

در انتظار بازگشت محکوم!!

خلاصه شماره‌های پیش

نعمان بن منذر پادشاه عراق دوشنکار گاه ازشکره و پراقتاد ، هوا سرد و یزانی بود شیراز در کلبه معتانی بنام حنظله طائی صبر بردن حنظله از میمان نوازی چیزی فرد گذار نکرد صبح که لشکریان نعمان رسیدند و با نعمان خدا حاکمی از میر باش خود را معرفی کرده از وی خواست که برای نافر زخماتش به کاخ سلطنتی چیزی ببرد ، سال بعد که خنکسالی دهقانان را از هشتن مایه گرفته بود ، حنظله برای ملاقات نعمان به شروفت ، اتفاقاً روز و روز او رسیده بود با روز شوم ، طبق قانون کشور عراق اولین کسی را که در این روز وارد شهر می شد کشته و عویش را بریده و قربان می ریختند ، خریان عراق دو ساله بود که به تقلید از خریان مصر ساخته شده بود ، به محض ورود حنظله با میوران او را گرفته نزد نعمان بردند ، نعمان نیز او را به مرکب محکوم کرد ، حنظله از وی خواست که لافل برای مدت کوتاهی بدو مهلت دهند که نزد همسرش رفته و بخت کند و برگردد ، نعمان از او سلسن خواست ، در میان خنار جوانان نهم پوش از حنظله ضمانت کرد بدین ترتیب حنظله آزاد و میمان گرفتار شد ، اینکه روز و موعود فرارسیده و ...

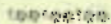
چشم‌ها را آلوده شده بود ، ساختها میکند می گذشت ، میاشت شد ... ناخبر شد ... بکعبه از تلهر ... عصر ، و بالاخره بکساعت بفرود از از حنظله خبری نشد ، سامن بیچاره را وسط میمان دست بسته نشانده بودند ، جلایم مرتب غزولند میکرد و از نعمان فرمان میخواست ، بیک

کلیکه از جنگال مرگه رسته است دوباره بره میگرد و خود را گرفتار کند ، مگر آنکه خیلی احمق باشد ! وزیران عقیده داشتند با اینکه قلبی است حنظله بر نمی کرده ولی از نظر اجرای قانون!! باپستی مرتک جوان سامن را تا غروب تاخیر انداخت .

سامن هیچگونه اسلحی نداشت او مرتب می گفت زندگی برای من ارزشی ندارد مگر آنکه صرف نجات مطلوبی گردد ، اکنون که بیچاره‌ای را از نترک نجات داده ام اگر مردم پیش وجدان و سخای خود سرسار نیستم زیرا همشور بقوت خویش خدمتی انجام داده‌ام ، ولی در همین حال تردیدی ندارم که حنظله بر خواهد گشت !!

جلاد به خوش باوری جوان خنده تمسخر آمیزه میکرد و در همین حال از اینکه محکوم به اعدام خواستری خود را حفظ کرده و مانند سایر محکومین انماس و لاهای نمی کند سخت ناراحت بود ، نعمان هم شخصاً سایل بود که حنظله برنگردد و جوان سامن بجای او کشته شود ، وزیران قانون ! اجرا نمده باشند وهم بکشش میزبان محصور نگردد .

بالاخره آخرین ساعت روز فرا رسید ، آفتاب اشه کند نکه خود را از دانه کوه جمع میکرد ... وقت میری شد ، از حنظله هم چیزی نبود ، تا جابر فرمان قتل صادر شد ، جلاد آسنبها را بالا زده آماده کشتن شد ، شمشیر بالا رفت که ناگهان ...



گردی از دور نمایان شد ، چشمها متوجه الفی دور دست گردید ، سپاهی پدیدار گشت ، همگی فریاد زدند جلاد دست نگهدار!

سپاهی نزدیکه می شود ... مردی با کمال شتاب می آید و نفس نفس زنان فریاد میرود دست نگهدارید ... آمدم ... سامن بیچاره را نکشید!

سکوتی اصحاب آمیر سر تا سر پهاپان را فرا گرفته بود ، هیچکس باور نمی کرد د خودش باشد پیش از همه نعمان بهت زده و متحیر به این صحنه نگاه میکرد ، دهانها از تعجب باز مانده بود طولی نکشید حنظله عرف در آن پهای رحمت نعمان رسید ، سلاهی کرد و ادحال رفت او ادبش دوباره بود ناب و توان حرف زدن نداشت ... همه می گفتند لابد این جوان دیوانه شده که بیای خود بسوی مرگ آمده است ، آنهم با این همه تعجب و شتاب!

عرف ریخته ، دیده ، خود را بسته و زکوفته کرده است برای چه ؟ جلاد دیگر صحبت از مرگ نبود ، کسی برای نجاتشای قربانی «خربانه» رغبتی نشان نداد ، همه میخواستند علت آمدن حنظله را درک کنند ، بیک علامت سؤال و اسئلهایم بزرگ در پیافه همه جمعیت اندشاد و گدا خوانده می شد ، سیرا حنظله آمده او که از هر گنگ گریخته بود ، کسی هم در تعجب با او نبود ، گویم میخواست خوش قولی کند ، وقت از دور درید جلاد نیز از گردن جوان سامن آفتاب کرده است ، سلام نهد و جمله کند کمی بواشش ،

والاخره يك لحظه درنگه كافي بود ، و قش پيرسد كه كار از كار گذشته باشد كسي هم او را ملامت نيكرد ؛ هم به خوش قولی معروف می شد ؛ و طبقه اش را انجام داده بود و هم از مرك رسنه بود بنا بر این سر آمد ؛ چرا ؟ و چرا ؟

كسي نبود يان مآلها باسخ دهد جز خود او ، او هم فعلا قدری خسته و كوفته بود كه حال جوانگویی نداشت بنا بر این به پیشنهاد مردم و موافقت نعمان قرار شد كه فردا صبح ، صبح زود بازم هم همگی گرد غریبان جمع شوند ، حنظلله در مقابل انبوه جمعیت عطشور ایمن کند .

(بقیه از ص ۲۷)

(حد اکثر چهار ماه) ۳۰ روز باشند یعنی ماه در کمتر از این مقدار روزه نشود . و مسکن است سه ماه متوالی ۳۹ روز باشند یعنی در ۳۹ روز بطور متوالی دیده شود . (۱)

سائهای کبسه در بالا یاد آور شدیم كه ماه قمری ۲۹ روز و ۱۲ ساعت ۴۴ دقیقه ۲ ثانیه ۵۴۵ ثانیه است ولی محتمل در محاسبات ماهی ۳۰ حساب می آید ۴۴ دقیقه و ۲ ثانیه و ۵۴۵ ثانیه در هر سی سال ۱۱ روز كه از این گسور متراكم می شود ، كبسه میگیرند ، و این روزهای كبسه را بر ماههای بی الحسدی افزایند . و به عبارت دیگر ، ماه ذی الحجه كه طبق ماههای خوشبختی است ، باید ۲۹ روز باشد در سال كبسه (كه بده) ۳۰ را روز میگیرند ، و این یاد در سال كبسه را طریق شهر همین دوره سی ساله تقسیم می نمایند ؛ سال دوم - پنجم - هشتم - دهم - سیزدهم ، پانزدهم - هجدهم - بیست و یکم - بیست و چهارم ، بیست و هشتم ، بیست و نهم .

(۱) به تفصیل بکه دوره سی ساله و شرح ذیح الخ بیکه كه دانستند معروف است و قوشچی ، آرا شرح کرده است . مراجعه فرمائید .

ترايب آزادی او اعلام شد ، حنظلله روی او را بوسید ، و از روی خالیت طلید ، او نیز حنظلله را دلداری میداد و ستارش به سپر و پرده باری می نمود جمعیت نزدیکه بود پراكنده شو كه بكنی از وزیران رو نعمان نموده گفت قرین الحسدی -

فرمائید از جوانان هم هر سیم دسرك او برای ضمانت از محكوم به اهدای چه بوده است ؟

با هم خوب شوند بودند ؟ شو شگانه علوم اشانی آشنا بر قلی داشتند ؟

اطمینان داشت كه حنظلله بر می گردد ؟ در این صورت این اطمینان از كجا پیدا شده بود ؟ در صورتیكه اكثریت قریب به اتفاق جمعیت مراجعت حنظلله را امری محال میدانستند ولی او با خوشحالی می گفت من از مرك نمی ترسم ولی اطمینان هم دارم كه حنظلله بر میگردد ، خوشحالی و عزم اضطراب او در بر روی حلاله نشان راست گویی او بود بنا بر این ، او چرا از مرك نمی ترسد ؟